

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره آورد هایدگر  
به روایت ویلیام جان ریچاردسن:  
سرّ فلسفه و وزن بشره

جلسه ششم

دوشنبه ۲۶ - ۱۰ - ۱۴۴۲؛ ۱۷ - ۰۳ - ۱۴۰۰؛ ۰۷ - ۰۶ - ۲۰۲۱

# إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ

• خدای تعالی فرماید:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (النحل: ۷۸)

(و الله بیرون راند شما را از شکم‌های مادرانتان، [در حالی که]

هیچ چیزی نمی‌دانستید، و قرار داد برای شما شنوایی و دیده‌ها و

دل‌ها شاید شکر گزارید!)

# شیر چشید موسی از مادر خویش ناشتا گفت که مادرت منم میل به دایگان مکن

- ویلیام جان ریچاردسن در این مصاحبه کوتاه به دو پرسش پاسخ می‌دهد.
- پرسش اول درباره کتاب "هستی و زمان" مارتین هایدگر است، و آنچه در آن کتاب بیشتر از هر چیزی دیگری جلب توجه او را نموده است.
- پرسش دوم درباره واژه آلمانی "Irre" (جنون) در نظریه هایدگر و رابطه آن با حقیقت است.

# باده بنوش مات شو جمله تن حیات شو باده چون عقیق بین یاد عقیق کان مکن

• در ارتباط با پرسش نخست، ریچاردسن می‌گوید که دو مسأله در هم تنیده در "هستی و زمان" توجّه او را هر چه بیشتر جلب کرده است، و بر آن است که هایدگر تا هنگامی که مُرد همچنان با آن درگیر بود.

• و آن یکی مسأله معنی هستی بود و هستی مشترک همه هست‌ها بود. به تعبیر ریچاردسن، هست بزرگ (IS) و هست کوچک

(is). یا *Das Seiende* (beings) and *Das Sein* (Being)

# گفتم خراج مصر طلب می‌کند لبت گفتا در این معامله کمتر زیان کنند

- و دیگری، جنبه عدمی، سلبی، و یا نفی‌ایی رابطه هست بزرگ و هست‌های کوچک است.
- هایدگر، به نظر ریچاردسن، در حیرت بود که چرا طرح خود مسأله هست بزرگ (*Sein*) خود مسأله و طرح پرسش را نفی می‌کند.
- مسأله “Nicht” (آلمانی: نیست، فارسی: نیست) نزد هایدگر توجه دیگران را نیز بسیار جلب کرده است.

# ای نیست بر هستی بزَن بر عیشِ سرَمستی بزَن دل بر دلِ مَستی بزَن دستِ بزَن دستِ بزَن

- مسأله نفی در عرفان اسلامی نیز مورد توجّه شیخ ابن عربی بوده است تا آنجا که اسماء الله را اوّلا و بالاصالة همگی سلبی می‌داند، و معنای ثبوتی آنها را انتزاع از همان معنای سلبی.
- هایدگر در بیشتر آثارش صریح یا به طور ضمنی به مسأله نفی، عدم، تخریب، مرگ، و نظایر آن می‌پردازد.

از طَبَعِ خُشْکِیِّ و تَرِیِّ هَمچُون مَسِیْحَا بَرِپَرِیِّ  
گَر دَابَّاهَا رَا بَر دَرِیِّ رَاهِی کُنِی یَک سَو شَوِی

• برای مثال، در "ره‌آوردهایی برای فلسفه (درباره واقعه)"

Contributions to Philosophy (Of the Event)

در بخش ۹۰ باز به این مسأله می‌پردازد، و اهمیتِ نفی را بیشتر از  
اثبات معرفی می‌کند.

# از طَبَعِ خُشْکِیِّ و تَرِیِ هَمچُون مَسِیحا بَرِپَرِیِ گَر دابِها را بَر دَرِیِ رَاهِیِ کُنِیِ یَکِ سَوِ شَوِیِ

140

III. The Interplay [178–179]

*90. From the first to the other beginning.  
Negation*

How few understand “negation,” and how seldom is it firmly grasped by those who do have some understanding of it! Negation is spontaneously taken to be sheer rejection, dismissal, disparagement, and even disintegration. Not only are these forms of negation the most frequent and widespread, they also accommodate most immediately the ordinary conception of the “no.” Thus is excluded the thought of the possibility that negation could be of an even deeper essence than the “yes,” especially since the yes is readily taken in the sense of any kind of consent, as superficially as the no.



# از طَبَعِ خُشْکِیِّ وَ ثَرِّیِّ هَمچُون مَسِیحا بَرِپَرِی گَر دابَها را بَر دَرِی رَا هِی کُنِی یَک سَو شَوِی

But are consent and rejection in the domain of representation and representational “valuation” the only forms of the yes and the no? Is it at all the case that that domain is the uniquely essential one? Or does it not rather, like all correctness, descend from a more original truth? And, ultimately, do not the yes and the no—indeed the latter more originally than the former—constitute an essential possession of *being* itself?

How is that possible, however, unless the essential form of the “no” (and of the yes) resided in the Da-sein which is needed by beyng? The no is the great leap *away from*, in which the “there” [*Da-*] in *Da-sein* is leaped into. This leaping-away-from “affirms” that from which it leaps but also possesses nothing negative as a leap. Of itself, the leaping-away-from first takes on the leaping of the leap, and thus here the no surpasses the yes. Accordingly, however, this no as seen from the outside is the setting of the first beginning out in relief against the other one but is never “negation” in the usual sense of rejection and dispar-

# از طَبَعِ خُشْکِیِّ وَ ثَرِّیِّ هَمْچُونِ مَسِیْحَا بَرِیْرِ گَرْدَابَها را بَرَدَرِیِ رَاهِیِ کُنِیِ یَکِ سَوِ شَوِیِ

agement. Instead, this original negation is the same in kind as that refusal which deprives itself of any accompanying and does so out of a knowledge and recognition of the uniqueness of what, at its end, demands the other beginning.

To be sure, such negation is not satisfied with leaping-away-from in the sense of merely leaving behind. Rather, it develops by laying bare the first beginning and its inceptual history and by placing back into the possession of the beginning what has been laid bare, which, as deposited there, both now and in the future stands out above everything that ever arose in its wake and became an object of historiological reckoning. This erecting of what stands out in the first beginning is the meaning of the “destruction” occurring in the transition to the other beginning.

# دیگر نخواهی روشنی، از خویشتن گردی غنی چون شاه مسکین پروری چون ماه ظلمت جو شوی

- "نفی" را اندک کسانی می‌فهمند، و از آن میان بسیار نادر باشند کسانی که نیک درک کنند آن را.
- بیشتر آن را طرد، ترک، تحقیر، و حتی تخریب می‌دانند.
- اینها همه فهم عامیانه از "نه" می‌باشد.
- و در نتیجه، غفلت می‌ورزد از این احتمال که نفی دارای جوهره‌ایی ژرفتر از "آری" باشد.

# تو جان نخواهی جان دهی هر درد را درمان دهی مرهم نجویی زخم را خود زخم را دارو شوی

- به ویژه آن که "آری" سریع به معنی هر نوع "تایید" تلقی می‌شود، با همان سطحی نگری که "نه" فهمیده می‌شود.
- اما آیا تایید و تکذیب که تعلق دارند به حوزه تصوّر (representation) و ارزیابی تصویری (representational valuation)، تنها صور آری و نه می‌باشند؟
- آیا این حوزه اصلاً تنها حوزه جوهری است، یا آن که، مثل همه درستی، از حقیقتی اصیل‌تر نازل می‌شود؟

# ورای مسجد و میخانه راهی است بجوئید ای عزیزان کین کدام است

- و، در نهایت، آیا آری و نه- بلکه این دومی اصیل‌تر از اولی- تاسیس نمی‌کنند تملک جوهری خود وجود را؟
- اما این چگونه ممکن است مگر آن که شکل جوهری "نه" (و آری) استقرار داشته باشد در دا-زاین، که مورد نیاز هستی (beyng) است؟  
نه پرش بزرگ از است، که با آن پریده می‌شود به داخل "آن" [Da]  
در *Da-sein*: پرشی که هم اثبات می‌کند آنچه را از آن پریده می‌شود،  
و هم به عنوان پرش هیچ چیزی منفی ندارد.

# عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه پای آزادی چه بندی گر به جایی رفت رفت

- به خودی خود، گریز پرشی از، از اوّل متوجّه پراندن پرش (افتتاح پرش) است، و در نتیجه، اینجا "نه" برتر می‌رود از "آری". امّا بنا بر این، این "نه" آن گونه که از بیرون دیده می‌شود مهیّا کردن آغاز نخستین است در برابر آغاز دیگر امّا هرگز "نفی" به معنای معمول طرد یا تحقیر نیست.

# وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ

- بلکه، این نفی اصیل به سان آن است تکافی (خودداری) است که محروم می‌گرداند خود را از هر همراهی، و چنین می‌کند به خاطر معرفت و تشخیصی نسبت به منحصر بفرد (یگانه) بودن آنچه، در نهایت، مطالبه می‌کند آغاز دیگر را.

# تا مدرسه و مناره ویران نشود اسباب قلندری به سامان نشود

- بی‌شک، این نفی بسنده نمی‌کند به پرش-گریز از به معنای صرف ترک گفتن (رهایی از) [آغاز نخستین]. بلکه، توسعه [و بسط] می‌یابد با افتتاح آغاز نخستین و تاریخ تکوینی (رویشی) آن، و با آنچه را آشکار شده است به تملک آغاز در آوردن، که با استقرار در آنجا، هم اینک و هم در آینده برتر می‌ایستد از هر آنچه تا کنون سر برآورده است در جریان وقوعش، و موضوع تاریخ نگاری شده است.



# تا ایمان کفر و کفر ایمان نشود یک بندهٔ حق به حق مسلمان نشود

- این برافراشتن آنچه ممتاز می‌ایستد در آغاز نخستین همان معنای "تخریبی" است که واقع می‌شود در آغاز دیگر.

من پیش ازین می‌خواستم گفتارِ خود را مُشتری  
وَ اَکُنونَ هَمی‌خواهم زِ تو کَزُ گفتِ خویشم و اِخری

- William J. Richardson:

But what struck me about it is what was not in Being and Time.

So, he was a mature 19, so intellectually mature, ... this book was, happened to be the doctoral dissertation of [Franz] Brentano, ... “the Meaning of Being in Aristotle”,

در دل خيالش زان بُود تا تو به هر سو ننگري  
وان لطفِ بي حد زان كُند تا هيچ از حد نگذري

or “the Manifold Meaning of Being in Aristotle”  
where being, where being there meant Aristotle's *ὄν*  
(on [ohn] آن), meaning “that which is”. ... But  
concretely, what that suggests to me is the  
experience of difference (different) meanings that  
“is” has in our own daily life,

چون می‌پری بر پای تو رشته‌ی خیالی بسته اند  
تا واگشندت صُبح دم تا برنپری یک سری

So, his question was precisely that “what is the “is” that prevails, that comes to expression in everything that is?” And what’s the difference between this “is” that it shared and the “is” that is not shared, but because it is in every case... but none of them posed the question about “what is the ‘is’ of these different forms of ‘is’?”

باز آ به زندانِ رَحِمِ تا خَلَقْتَّ كامل شُدن  
هست این جهان همچون رَحِمِ این جُمْلَه خون زان می خوری

I think that is the capital “IS” of what is, where what is not simply what is an *ov* (on [ohn] آن) a being or a thing, but “what is the case”, which is a formula which is a common noun to describe something that “is” but it’s not a thing like other things but nonetheless “is”.

ای نیست بر هستی بزَن بر عیشِ سرْمستی بزَن  
دلُ بر دلِ مَسْتی بزَن دستِ بزَن دستِ بزَن

... So, it fundamentally is his fundamental question that began and persevered. As far as I know, to the day he died, was precisely that “what is the capital “IS” of what is the case?” ... no one else posed the question, ...

ای نیست بر هستی بزَن بر عیشِ سرْمستی بزَن  
دل بر دلِ مَسْتی بزَن دستِ بزَن دستِ بزَن

... and so, the fact that they did not raise the question although it was so obvious, that suggested to him that, whatever the answer is, there is buried inside that answer something that accounts for the fact that it negates the very exploration of itself.

ای نیست بر هستی بزَن بر عیشِ سرْمستی بزَن  
دل بر دلِ مَسْتی بزَن دستِ بزَن دستِ بزَن

... there is something in this capital “IS”, however we understand it, that includes, somehow, a negation of itself, or a “Not-ation” of itself, a “Not”, a “Nicht” (آلمانی: نیشْت، فارسی: نیست). So, that this “Nicht” ingredient to the question itself that somehow, sabotages it from the very beginning, is ingredient to it.



ای نیست بر هستی بزَن بر عیشِ سرْمستی بزَن  
دلُ بر دلِ مَسْتی بزَن دستِ بزَن دستِ بزَن

And therefore, the question for Heidegger was simply not so much, “what does this capital “IS” of everything that is mean?”, but also “what is it that includes this negative component, this ingredient “Nicht” that includes the negation of the question even in the posing of questions itself ?”

ای نیست بر هستی بزَن بر عیشِ سرْمستی بزَن  
دلُ بر دلِ مَسْتی بزَن دستِ بزَن دستِ بزَن

So, if you ask me, “What is the most striking about ‘Being and Time’?”, it is the fact ... the importance of that “Nicht” element, ... That is the question that bothers Heidegger, and that is the question about ... the meaning of “Being”, where “Being” is understood as the capital “IS” of what is...